



کیش شخصیت شکسته شد

طالبان مجسمه عبدالعلی مزاری را در بامیان با لوح سنگی قرآن جایگزین کردند



قرار راپور تازه سایت "بی بی سی"، طالبان جسمه فردی بنام "عبدالعلی مزاری را در بامیان شکستند. طالبان کار نیکی انجام دادند. کیش شخصیت سالها بود که در افغانستان بیداد میکرد. مجسمه هائی از وطنفروشان و جنایتکاران شناخته شده و منفور بود که کوچه کوچه افغانستان در بند کشیده شده و جنگ زده را به یک نمایشگاه تهوع آور مجسمه مبدل ساخته بود. از مجسمه های تره کی و امین و ترون گرفته تا مجسمه های ربانی و مزاری و مسعود. از نامگذاری های دل بد کن "کرزی" و "ربانی" و "فهیم" گرفته تا احمد و محمود و کلبی و مقصود و... چنان کیش شخصیت و شخصیت پرستی بیداد میکرد که حتی فرد فرومایه و جنایتکاری چون دوستم "گلم جم" را هم به مارشالی رساندند و یکی شد "بابه" و دیگری شد "بابا"، یکی شد "قهرمان ملی" و دیگری شد "شهید وحدت ملی" و سومی هم شد "شهید صلح". ناگاه بخود آمدیم و دیدیم که از چهارسو و شش جهت غرق در بابه و بابا و کاکا و ماما شدیم و این درحالی بود که مادر وطن غرقه در خون، آخرین نفس های خود را می کشید و از داشتن چنان فرزندان غرق در خجالت بود. کیش شخصیت و شخصیت پرستی و قهرمان سازی و قهرمان تراشی چنان به اوج خود رسیده بود که میدان هوائی کابل را به نام نامی "حامدکرزی" مسمی ساختند و پوهنخی ادبیات کابل را به نام نامی "برهان الدین ربانی"

و پوهنتون نظامی کابل یا "حربی پوهنتون" را بنام "قسیم فهیم"، فرد خادیتست ایکه حتی یک روز هم وظیفه مقدس عسکری را تجربه نکرده بود و بعداً هم او را مارشال ساختند و چند چیز دیگر. به اینها میگویند کیش شخصیت و شخصیت پرستی، و نه به آنچه تاریخ در مورد نادرشاه و یا امان افغان آورده است.

از نظر این کمترین، طالبان با شکستن مجسمه مزاری در بامیان، یک کار نیک انجام داده اند که به هیچ وجه جنبه قوی ندارد، چه آنها قبل بر آن تندیس های کیش شخصیت کرزی و ربانی و فهیم را شکستند که الحق کار نیکی کردند. مزاری هم هرگز خدمتی به افغانستان و بخصوص قوم شریف هزاره انجام نداده است، بلکه از برادران و خواهران شریف هزاره ما همیشه گوشت دم توپ می ساخت تا به اهداف شوم قدرت طلبی خود برسد. او هرگز و هرگز از قوم شریف هزاره نمایندگی نمی کرد، حتی خلیلی و محقق و چند رسوای دیگر در داخل حزب وحدت نیز بالای او اعتماد نداشتند.

همین مزاری بود که گوش و بینی اسیران را می برید و بر فرق سر اسیرن میخ می کوبید و رقص مرده و رقص زنده به راه می انداخت و از آن جنایات وحشت آور لذت میبرد. همین مزاری بود که پنتوسی از چشمان کشیده شده اسیران را در حالیکه دستمال گل سببی روی آنها انداخته شده بود، در مقابل چشمان مادرانی به نمایش می گذاشت که در جست و جوی فرزندان مفقود شده خویش بودند و با آنان میگفت، چشمان کشیده شده فرزندان شانرا در آن پنتوس جست و جو کنند....

امروز شرم است بر آنانی که از همچو جنایتکاران پلید به دفاع برخیزند، به نام قوم و قبیله و یا هر نام و اسم و رسمی که به آن میگذارند. بگذارید که بعد از سپری شدن حدود نیم قرن، از اینهمه شخصیت پرستی و قهرمان سازی و قهرمان تراشی نجات پیدا کنیم و بدانیم که ما هم آدم هستیم و در افغانستان تنها یک مشت "قهرمان" نبودند که برای آزادی رزمیدند، بلکه تمام مردم افغانستان، یا با قدم، یا با قلم و یا با درهم در آن رزم سترگ دخیل بودند و سهم خود را بصورت شایسته ای ادا کردند.

بیائید قهرمان پرستی ها را به تاریخ بسپاریم و از اینگونه قید ها و بند ها خود را وارهانیم و نفسی به راحت درکشیم، تا فرصتی باقیست.

این گونه قهرمان پرستی های کور کورانه هرگز ما را به سرمنزل مقصود نمی رساند، بلکه در موهومات و افسانه ها ما را غرق میکند...